

خستگی های آقای جنیدی



سرش را گرفته بود توی دست هایش. بچه ها با هم پیچ می کردند. مهناز گفت: آقا قرار بود فصل دو را از ما امتحان بگیرید. پیچ به بالا گرفت. هر کدام از دانش آموزها چیزی می گفتند. یکی مهناز را دعوا می کرد که این چه وقت یادآوری است ساعت بعد ریاضی داریم.



آن درس هم قرار است امتحان داشته باشیم. یکی می گفت: آقا امتحاننان را بگیرید به حرف تنبل ها گوش ندهید. معلم اما هنوز سرش را بین دست هایش گرفته بود. او مانند همیشه نبود. یکی دوهفته ای می شد وقتی به کلاس می آمد نه راه می رفت و نه جلوتخته می ایستاد. فقط می نشست پشت میزش و با بی حالی درس می داد. بر خلاف همیشه که آن قدر پرانرژی بود و با خودمان فکر می کردیم آقای جنیدی انگار خسته نمی شود.

بالاخره معلمان برگه ها را از کیف درآورد و گذاشت روی میز. مبصر را صدا زد تا ورقه های امتحان را بین بچه های کلاس پخش کند. آقای جنیدی حتی نگفت کتاب هایتان را جمع کنید. از جایش هم بلند نشد. خودمان شروع کردیم به نوشتن. شیطنت بعضی ها گل کرده بود. یا با کنار دستی حرف می زدند یا کتاب اجتماعی را آرام باز می کردند و جواب ها را طوری که دو ردیف این طرف و آن طرفشان بشنوند می خواندند. آقای جنیدی سرش را گذاشته بود روی میز. صدای زهرا کلاس را برداشت، آقای جنیدی خواب است.

معلمان سرش را هم بلند نکرد.

آن قدر خواش عمیق شده بود که صدایی از او در نیامد. بچه ها که مطمئن شدند خبری از نظارت نیست با خاطر جمع سروصدا می کردند.

مسافر نوشت

الوده وفا

نشستم توی تاکسی، هم زمان راننده هم از آن در سوار شد و یک روزنامه را تا شده گذاشت روی داشبورد. روی مرز تاشدگی عکس خود را بالای یکی از یادداشت های «مسافرنوشت»، دیدم. راننده نگاهی به من انداخت و گفت: تویی نه؟ گفتم: ببخشید متوجه نشدم! ماشین راز دهنده یک و گفت: همنی که این خاطرات مسافری رو توی تاکسی و اتوبوس و اینا می نویسه!

گفتم: با اجازه شما بله منم، چطور؟ زد پشتم و گفت: دمت گرم که می نویسی اما... بعد سری تکان داد و حرفش را قورت داد. گفتم: اما چی آقا؟ راحت باشین. راننده ادامه داد: بد نیست بعضی وقتا از مشکلات و گرفتاری های ما راننده ها هم بنویسی. مردم و مسئولان بدونن بد نیست. گفتم: واقعیتش اینه که من فقط روایت و قصه مسافرها رو می نویسم این موضوع رو باید با بخشای دیگه روزنامه مطرح کنید. راننده یک نیم نگاه کرد و گفت: بخوای میشه... تازه همین قصه و خاطرات هم دست اولش پیش ما هاست. ما کلی حرف به در بدخور داریم برای خواننده هاتون.

بعد دست کرد از کنار صندلی خودش یک دفترچه جلد چرمی درآورد و صفحه ای از آن را باز کرد. گفت: ببین من تمام این سال ها هرجا جمله تأثیرگذاری جایی دیدم یا از کسی شنیدم اینجا نوشتم. مثلاً اینو ببین، «جهان باشد دبستان و همه مردم دبستانی، چرا باید شود طفلی روز روز امتحان غافل، یا این یکی خیلی پر معناست، جهانم بی تو الف ندارد».



دمای هوای مشهد	 ۳۹٪ رطوبت هوا	 ۲۹° ↑ ۱۳° ↓
اوقات مشهود	 صبح ۲۰	 ظهر ۲۸
	 عصر ۲۶	 شب ۲۱
اوقات شرعی مشهد	 اذان ظهر ۱۱:۲۸:۳۳	 نیمه شب شرعی ۲۲:۴۱:۱۷
	 غروب آفتاب ۱۸:۱۹:۳۳	 اذان صبح فردا ۰۳:۰۱:۳۴
	 اذان مغرب ۱۸:۳۹:۰۶	 طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۶:۲۸

SHAHRRARANEWS.IR

مسئال چهاردهم

۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۲

۱۱ شوال ۱۴۴۴

شماره ۳۹۳۰

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



میثاق نامه اخلاق حرفه ای

اول شخص

اندیشه مطهر در روحی متعالی

یادی از مرتضی مطهری فقید، هم زمان با سالروز شهادتش و روز گرامیداشت معلم



طنین زبیبی صدایش وقتی می گفت: «شمر امروز را بنشناس. شمر ۱۴۰۰ سال پیش مرد.» هنوز در خاطر خیلی از ما مانده است. نام او را به بهانه کتاب های از شنشمنش بارها شنیده ایم. مرتضی مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ خورشیدی در شهرستان فریمان در یک خانواده اصیل روحانی متولد شد. مطهری پس از طی دوران طفولیت به مکتب خانه رفته و به فراگیری دروس ابتدایی پرداخت. در سن دوازده سالگی به حوزه علمیه مشهد عزیمت کرد و به تحصیل مقدمات علوم اسلامی اشتغال ورزید. در سال ۱۳۱۵ با وجود مبارزه شدید رضاخان با روحانیت و با وجود مخالفت دوستان و نزدیکان، برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه علمیه قم شد.

در سال ۱۳۲۹ خورشیدی استاد مطهری، در محضر درس استاد علامه طباطبایی حاضر شد و مبحث «الهیات»، از کتاب «شفا»، را از آن حکیم بزرگ آموخت. علامه طباطبایی، درس دیگری-غیر از الهیات شفا- در فلسفه شروع کرده بود که در شب های پنجشنبه و جمعه تشکیل می شد. این درس خصوصی-بود و در آن جمعی از فاضلان حوزه علمیه قم، از جمله شهید بهشتی، امام موسی صدر، استاد مطهری، دکتر احمدی و... شرکت می کردند. ثمره مبارک این مجمع علمی بزرگ، شاهکار جهانی در کلام و فلسفه است به نام کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم». سهیم مطهری در آفرینش این اثر بر بار و ماندگار. اگر بیشتر از علامه طباطبایی نباشد، بدون شک کمتر نیست. اما یکی از حوزه های فعالیت استاد مطهری، دانشگاه تهران بود. حضور او در دانشکده الهیات دانشگاه تهران سبب شد تا جوانان علاقه مند بر گرد او حلقه بزنند و اسلام ناب محمدی را از در بچه نگاه شهید مطهری بشناسند.

ورود شخصیتی حوزوی به دانشگاه آن هم در فضای قبل انقلاب کم نظیر بود، اما او توانست باتکیه بر این ظرفیت بزرگ، اندیشه اسلام ناب و تفکر شیعی را در بین جوانان رونق بخشد.

مناجات و حکایات

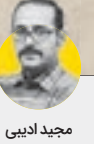
پارسایی را دیدم بر کنار دریا که زخم پلنگ داشت و به هیچ دارو به نمی شد.

مدتها در آن رنجور بود و شکر خدای عزوجل علی الدوام قفتمی. پرسیدندش که شکر چه می گویی؟ گفت: شکر آن که به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی.

گر مرا زار به کشتن دهد آن یار عزیز تا نگویی که در آن دم غم جانم باشد گویم از بنده مسکین چه گنه صادر شد کاودل آزرده شد از من غم آنم باشد

گلستان سعدی

کارتون شهر



بدون شرح...



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میهن شهید، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمایان: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

استوری گرام

حکایت قطره عسل دارویی و سلسله وقایع وابسته

بود، به سمت مرد شکارچی حمله کرد. در پی حمله کردن کارشناس مرکز طب دارویی، مرد شکارچی با وی گلاویز شد و وی را هل داد و سر وی به لبه دیوار اصابت کرد و در دم جان باخت. در پی جان باختن کارشناس مرکز دارویی، مردم شهر مجاور خشمگین شدند و به مرد شکارچی حمله کردند. در پی حمله کردن مردم به مرد شکارچی، مرد شکارچی زیر مشت و لگد مردم جان به جان آفرین تسلیم کرد. پس از درگذشت مرد شکارچی، همشهریان مرد شکارچی هرچه دم دست داشتند، برداشتند و به شهر مجاور حمله کردند. در پی حمله همشهریان مرد شکارچی به شهروندان شهر مجاور، درگیری مسلحانه رخ داد و هشتاد تن کشته و ۲۳۴ نفر مجروح شدند. در پی وقوع درگیری مسلحانه و بالاگرفتن ناآرامی، لشکریان مادرشاهیان به منطقه اعزام شدند و ۵۲۰ تن از مردم را دستگیر کردند. در پی این دستگیری، مردم در شهرهای دیگر سر به شورش گذاشتند و به آشوب و اعتراض پرداختند. در پی شورش و آشوب و اعتراض، لشکریان پادشاهی باباسالاریان که در نواحی غربی سرزمین های شرقی سکونت داشتند، فرصت را غنیمت شمردند و به مادرشاهیان حمله کردند و آخرین پادشاه مادرشاه را شکست دادند. سرانجام در پی شکست خوردن وی، سلسله مامان شاهیان منقرض شد. هم اینک آن قطره عسل برای عبرت دیگران در موزه تاریخ شهر بالاتپه نگهداری می شود.

شوخی بی شوخی

به معلم تبریک نمی گویم؛ چون...

و علم فقط به تفریحات ما ضربه می زند، ثمره کامل انشا را به من نمی داد.

● من به معلم تبریک نمی گویم چون مدام می گفت بهره کشی از کودکان خلاف قواعد انسانی است. ولی همیشه من را می فرستاد دفتر تا از آنجا گنج بیاورم.

● من به معلم تبریک نمی گویم چون به ما می گفت برای یادگیری هر چیزی به کوشش نیاز است، اما من توی صفحات زیادی دیدم که نوشته است بسته آموزش زبان در هنگام خواب، ارسال رایگان و دم در منزل، قیمت ۱۹۹ هزار تومان. تازه اگر طبقه چهارم باشید، خودشان بسته را می گذارند توی آسانسور و دو کمه طبقه چهار را می زنند.

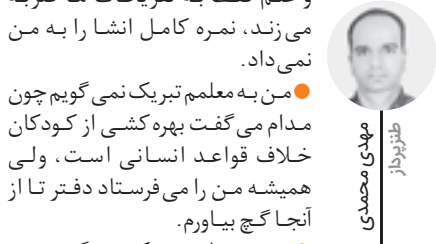
● من به معلم تبریک نمی گویم چون برای ما از لزوم تلاش مستمر و مداوم می گفت، اما خودش بعداز پایان کلاس، به خاطر مخارج زندگی، عصرها تا ساعت ۸ شب سر شغل دوم می رفت، این یعنی تلاشش پیوسته نبود، چون شب ها بین تلاشش وقفه می افتاد و به جای اینکه برود سر شغل سوم، می خوابید.

● در پایان به جای اینکه به معلم تبریک بگویم، به کسانی تبریک می گویم که باعث شدند حقوق معلمان با تأخیر بسیار به حسابشان واریز شود!

جور و اجور

بهبود کیفیت زندگی سالمندان با فناوری

پاسخگویی به نیازهای سالمندان بدون ابزارها و فناوری های پیشرفته امری محال به نظر می رسد. چالش استفاده از فناوری و ابزارهای هوشمند برای این رده سنی انکارشدنی نیست. با اسکن کد روبه روی توانید تأثیر فناوری بر کیفیت زندگی سالمندان را در سایت دیجیاتو بخوانید. در این مطلب همچنین به رابطه نه چندان خوب سالمندان با فناوری و نرم افزارهای همه منظوره برای کمک به زندگی این افراد پرداخته شده است.



معلم ما چند وقت پیش که سر کلاس از خنده داشتیم زمین را گاز می گرفتیم گفت: اگه چیز خنده داری هست بگید تا ما هم بخندیم. حالا همان طور که معلم ما چیز قابل خندیدنی ندید، من هم در روز معلم، چیز قابل تبریکی نمی بینم.

● من به معلم تبریک نمی گویم چون می گفت انسان باید گاهی دست و دل باز باشد، اما خودش هیچ وقت نمره دو و سه مرا بیست نکرد.

● من به معلم تبریک نمی گویم چون می گفت اسراف بد است ولی هیچ وقت به کسانی که بیست می گرفتند تذکر نمی داد که شما با ۱۰ هم قبول می شدید، چرا این همه خودکار اسراف کردید. آن فرد اسراف کار باعث می شد پدر و مادرمان آن ها را توی سرمان بزنند.

● من به معلم تبریک نمی گویم چون می گفت خواب کافی برای سلامتی شما لازم است، اما هر موقع که تا هشت ونیم می خوابیدم و ساعت نه ونیم سر کلاس حاضر می شدم، برای تأخیر می زد یا مثلاً هر وقت سر کلاس می خوابیدم، من را از خواب بیدار می کرد و من هم بد خواب می شدم.

● من به معلم تبریک نمی گویم چون می گفت باید صداقت داشته باشید ولی وقتی می دید در انشایم نوشته ام ثروت خیلی خیلی از علم بهتر است

جور و اجور